



دی ۱۳۹۹

این یادداشت تقدیم می‌شود به

زهرا و نفیسه و نفیسه

مادران تنهای بی‌نظیر

دیروز «روز دختران خیابان انقلاب» بود؛ ششم دی هزار و سیصد و نود و شش که ویدا موحد در تقاطع خیابان انقلاب و وصال روی پست برق رفت و روسری‌اش را بر سر چوب گذاشت و تکان‌اش داد. این کنش خیابانی ابعاد گوناگونی داشت و دارد و نه فقط توانست سخنی تازه را درباره‌ی «حجاب اجباری» بسازد بلکه در پرتو خودش لایه‌های دیگری را نیز آشکار کند.

هنوز مانده است که اهمیت تاریخی این کنش و پیامدهای گوناگون‌اش به‌درستی واکاوی شوند و دقیقاً نشان داده شود که چگونه چنین کنشی ممکن شد.

در این یادداشت کوتاه می‌خواهم نشان دهم که چگونه چنین کنشی ممکن شد، چیزی که ممکن است پیش‌پافتاده به نظر برسد اما چنان گستره و ژرفای چندلایه‌ای دارد که هنوز هم فکرکردن به آن شگفت‌زده‌ام می‌کند.

درست یک روز قبل از رویدادهایی که بعدها به اسم رویدادهای دی ۹۶ شناخته شدند، در خیابان انقلاب که تاریخاً مرکز و صحنه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی‌سیاسی در هفتاد سال اخیر بوده، «زن»/ «مادر»ی به شکلی عجیب به حجاب اجباری اعتراض کرد: او روسری سفیدش را روی چوب بست و آن را در هوا تکان داد. ویدا موحد چه کرد و این کنش او چگونه ممکن شد؟

۱. کنش نمادین «پارچه‌ای سپیدی بر سر چوب زدن» را تنها در صحنه‌ی نبرد می‌توان تصور کرد. در نبردی رودررو اگر روسری سپیدی بر سر داشته باشید و بخواهید به دشمنان‌تان پیام صلح بدهید، مجبورید روسری‌تان را در آورید و آن را بر سر چوب بزنید و در هوا تکان‌اش بدهید: کنشی نشانه‌ی تسلیم و صلح. اما کنش ویدا موحد که موبه‌مو چیزی جز همین حرکت نبود، برای حاکمان و لایه‌های مذهبی اسلام‌گرا هیچ نشانه‌ای از صلح و تسلیم در خود نداشت. «زن»ی و، بدتر از آن، «مادر»ی جرأت کرده بود که روسری‌اش را در آورد و آن را بر سر چوب بزند و در هوا تکان‌اش دهد آن هم وسط خیابان انقلاب!

دادستان تهران در ۱۶ اسفند ۹۶ در نشست خبری گفت ویدا موحد دارای مشکل روحی است و باید برای «مدت طولانی تحت نظر روانپزشک» باشد. و کاملاً درست می‌گفت. مگر می‌شود «زن»ی که زندگی‌ای «سالم» و «عادی» همراه با کودکی دوساله در گوشه‌ای از این شهر پرهیاهوی وحشی دارد یک روز بلند شود و بیاید وسط شلوغ‌ترین خیابان تهران دست به چنین کاری بزند؟ عجیبی کار هم همین بود. ویدا موحد «زنی و مادری عادی با کودکی دوساله» بود و طبیعتاً دست‌زدن به چنین کاری او را در زمره «دیوانگان» جای می‌داد؛ دیوانه‌ای که با کنش «تسلیم و صلح» پیام «اعتراض و نافرمانی» می‌فرستد. شاید هیچ پرفورمنسی در تاریخ هنرهای تجسمی ایران نمی‌توانست چنین فرم/محتوای غنی و چندلایه‌ای بیافریند.

اما ویدا موحد این را چگونه یاد گرفت؟ یا درواقع چگونه چنین کنشی ممکن شد. بگذارید در همین جا یکتایی ویداموحدبودن را وا بگذاریم و به تاریخی شگفت‌انگیز پا بگذاریم؛ تاریخی که سلبریتی‌ها و خرده‌سلبریتی‌های سیاسی علاقه‌ای به دیدن آن ندارند.

۲. «نبرد روزمره بر سر آزادی پوشش» در ایران سابقه‌ای صدوپنجاهساله دارد: از نوع و شیوه‌ی دوخت (چادر عربی که فعالیت کاری راحت‌تر را ممکن می‌کند، مانتوی جلوپاز، شکل‌ها و طراحی‌های تازه‌ی لباس فرم اداری و...) گرفته تا تغییر رنگ تا شکل پوشیدن تا شکل‌های گوناگون دورزدن محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها تا تقسیم‌بندی فضاها و زمان و حاکم کردن شکلی خاص از پوشش در برخی از آن‌ها و بسیاری راهبردهای دیگر. اگر بتوانیم تاریخ راهبردهای آنچه را «نبرد روزمره بر سر آزادی پوشش» می‌خوانم بنویسیم به شکل‌های گوناگونی می‌رسیم که موارد بالا تنها بخش کوچکی از آن‌ها هستند^۱. من هدف این نبرد روزمره و طراحی آن راهبردها را به این شکل تعبیر می‌کنم که راه‌هایی برای پس‌راندن و محدودکردن «مردسالاری و پدرسالاری ستیزه‌جوی حاکم» بوده‌اند.

من نمی‌توانم کنش ویدا موحد را بدون این تاریخ بفهمم؛ تاریخی که ازقضا از فصل‌های درخشان آن مربوط به دوره‌ی چهل‌ساله‌ی اخیر تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران

^۱ این نبرد هرروزه‌ی زنانه و طراحی راهبردهایی برای آن در حوزه‌های گوناگونی جریان داشته است: حوزه‌ی روابط زناشویی، حوزه‌ی مناسبات کاری، حوزه‌ی مناسبات شخصی‌تر دوستانه، حوزه‌ی محل کار و بسیاری حوزه‌های دیگر. و شکل‌های گوناگونی از این راهبردها را می‌شود در هر یک از حوزه‌ها بازشناسی کرد.

است. در تقابل با میل مستبدانه‌ی حاکمان بوده است که نسل به نسل و دهه به دهه با مبارزه‌ی هرروزه با اجبارهایی روبه‌رو می‌شویم که تا همین امروز توانسته دستاوردهای چشم‌گیری داشته باشد. همه‌ی آن راهبردها برای پس‌راندن مردسالاری و پدرسالاری کمتر به چشم می‌آیند یا شاید مضحک یا حتا بیهوده به نظر برسند یا گاه زنان را دچار فرسایش عمیق روحی کنند یا انرژی زیادی از آن‌ها بگیرند اما نقشی اساسی در امن‌ترکردن، انسانی‌ترکردن و آزادانه‌ترکردن زندگی آنان از نظر خودشان داشته‌اند.

شاید یادآوری دو نمونه به فهم دقیق‌تر این راهبردها کمک کند. نمونه‌ی اول درباره‌ی استفاده‌ی زنان مذهبی از مراسم و آیین‌های مذهبی است. در خانواده‌ای مذهبی بیرون‌ماندن شبانه و درخیاپان‌ماندن عملاً چیزی جز بی‌حیایی و فحشا نیست. اما این قاعده در ایام غیر مذهبی تحت لوای «جمع‌های مذهبی زنانه» و در ایام مذهبی، برای نمونه تاسوعا و عاشورا، به‌تمامی لغو می‌شود. نمی‌توانم در اینجا پای «عاملیت جمعی زنانه» ای را وسط نکشم که کوشیده است از بار فشارهای حاکمانه‌ی مردسالاری و پدرسالاری بکاهد. شاید کسی بگوید که این «عاملیت جمعی زنانه» موجودیتی موهوم است که من دارم به «عمل ملاطفت‌آمیز جامعه‌ی مردسالار» نسبت می‌دهم. در این صورت باید به این سؤال پاسخ داد پس چرا مجازات زن خاطی در بسیاری موارد محروم‌کردن او از حضور در این جمع‌های زنانه‌ی مذهبی است؟

نمونه‌ی دوم مربوط است به شکل پوشش دختران در طی دست کم چهل سال اخیر. اگر حرکت از چادر سیاه و روبنده به چادر گل‌گلی بدون روبنده اما کاملاً پوشاننده‌ی چهره نشان‌دهنده‌ی جهشی به آزادی بیشتر در دوران پیش از مشروطه بود، حرکت از چادر به مانتوی گشاد اپل‌دار و سپس به مانتوی چسبیده‌تر جلو بسته‌ی بلند و از آن به مانتوی کوتاه جلو بسته و سپس به مانتوی بلند جلو باز را می‌توان شکل‌هایی پی‌درپی از همین نوع جهش در نظر گرفت.

این‌ها همه را صرفاً در چارچوب «عاملیت جمعی زنان «عادی» - در سطحی ناآگاهانه و در سطحی نیمه‌آگاهانه و شاید آگاهانه - که به‌شکلی ساختاریافته عمل می‌کند» فهمید. پیچیدگی فهم این نوع از عاملیت لازم می‌آورد که به سمت درکی پیچیده‌تر از رابطه‌ی عاملیت و ساختار برویم.

۳. وقتی از راهبردهای خلاقانه‌ای حرف می‌زنم که زنان «عادی» برای تجربه‌ی آزادی طراحی کرده‌اند، باید به دیالکتیک پیچیده‌ای توجه کنیم که چنین طراحی‌هایی در خود دارند و همین، آن‌ها را واجد ویژگی‌هایی پیچیده و خاکستری می‌کند که عمیقاً با تصور ناب و شفاف از مبارزه‌جویی‌ای آشکار علیه استبداد مردسالارانه ناهم‌خوان است. با فرایندهای پیچیده‌ای روبه‌رویم که نمی‌شود با ابزارهای مفهومی دم دستی توضیح‌شان داد و درک‌شان کرد. نمی‌شود گفت شورش‌اند چرا که دربردارنده‌ی سطوحی از چانه‌زنی‌های محافظه‌کارانه نیز هستند. نمی‌شود گفت محافظه‌کارانه‌اند چرا که خیلی ساده بسیاری زنان جان خود را سر آن‌ها از دست داده‌اند. نمی‌شود گفت آگاهانه و قصدبنیاد‌اند چرا که چه بسا مجریان‌شان اگر حتا ذره‌ای از پیامدهای محتمل کنش‌شان خبر داشتند، هرگز دست به چنین کاری نمی‌زنند و اساساً چنان پاره‌پاره میان لایه‌های گوناگون طبقاتی و جمعیتی زنان انجام می‌گیرند که نمی‌توان قصدبنیاد و آگاهانه بودن برآیندشان را انتظار داشت اما مگر می‌شود سطحی درهم‌تنیده از آگاهی‌ای خلاقانه و قصدبنیادی‌ای فعالانه را در آن کنش‌ها پراکنده‌ی جمعی ندید؟ و بر زنان «عادی» تأکید کردم برای این که خاص بودگی خودانتسابی «زن پیشرو» و «فعال زنان» را کمرنگ کنم. این شکل از درک عاملیت که می‌توان گفت مدیون رئالیسم انتقادی دیالکتیکی و همچنین مارکسیسم هم‌پیوند با آن هستیم، با درک تمایز و ناهمسانی ماهوی عاملیت و ساختار شکلی خاص از درهم‌تیدگی و رابطه را میان این دو لحاظ می‌کند که مشخصاً در برابر سوژکتیویسم و عینیت‌باوری و همه‌ی شکل‌های هم‌خانواده‌ی آن‌ها از نسبی‌گرایی تا هرمنوتیک تا ساختارگرایی می‌ایستد.

کنش ویدا موحد نمی‌توانست بدون آن زنجیره‌ی تاریخی راهبردها و کنش‌های برآمده از آن‌ها در نبرد روزمره‌ی زنان بر سر آزادی پوشش ممکن شود. ویدا موحد، در این سطح، آغازگر چیزی نبود. او از میانه‌ی این زنجیره و در درون آن آغاز کرد. اما در سطحی دیگر، کنش او، برآمده از همه‌ی آن تجربه‌های خاصی بود که ویدا موحد از سر گذرانده بود، در تمامیت خاص بودگی و یکتایی‌شان.

۴. بدون شک بازسازی توصیفی و تحلیلی این خاص بودگی و یکتایی بی‌نهایت دشوار است اما با لحاظ کردن‌اش می‌توان امید داشت که جای خود را در واکاوی مان از کنش او پیدا کند. دست کم می‌توان نقطه‌هایی را بازشناسی کرد که درک ما را از چگونگی ممکن شدن کنش

او دقیق‌تر کند. او یک «مادر تنها» است یا به زبان اداری، یک «زن سرپرست خانوار» یا در ادامه‌ی همین منطق، در واقع، «زنی که از بخت بد سرپرست خانوار شده است». «زن بخت‌برگشته‌ی سرپرست خانوار» که می‌خواهد استقلال‌اش را حفظ کند و فعالیتی اجتماعی یا اقتصادی داشته باشد، در جامعه‌ی مردسالار در کشاکش نیروهای درونی و بیرونی سهمگینی است: تحکُم خانواده و سوءاستفاده نزدیکان در کنار شوق مستقلانه‌ی زندگی خود و فرزندان، فقر و پرداخت دستمزدی نابرابر در کنار پیروزی‌های اقتصادی و اجتماعی شخصی که برآمده از فعالیت خود او هستند، ناامیدی و سرخورگی در کنار لحظه‌های پرشور امید و سرزندگی، تنهایی و در کنار آن، امکان دوستی و همراهی آزادانه با دیگران، ابژه‌انگاری مردسالارانه در کنار تصویرشدن - نزد خود یا دیگران - همچون زنی ابرقهرمان که یک‌تنه خانواده‌ای را راه می‌برد، رسمیت‌زدایی از هویت اقتصادی و اجتماعی‌اش در کنار رسمیت‌یابی ضعیف در مناسبات شخصی یا در خودانگاره‌اش، محرومیت و خودمحرومیتی به نفع فرزندان در کنار شاید لذت بزرگ کردن کودکان‌اش و در کنار همه‌ی این‌ها، زن‌بودن در جهانی مردسالار در کنار تلاش برای جهانی انسانی‌تر و نامردسالارانه‌تر. تنش برای او، در واقع، میان وانهادن استقلال و آزادی‌اش یا تن‌دادن و رسمیت‌یابی هویتی‌اش است. «مادر تنها» در جهان مردسالار اساساً موجودی مرزی و برزخی انگاشته می‌شود و ماهیتی موقتی بر زندگی او بار می‌شود که او را همواره در مرزها و قالب‌هایی مشخص محبوس می‌کند.

ویدا موحد، دقیقاً، نه به رغم «مادر تنها» بودن‌اش که دقیقاً به دلیل آن دست به آن کنش زد. درک این نکته اهمیتی خاص دارد. ویدا موحد دقیقاً به این دلیل که یک «مادر تنها» است در چارچوب تجربه‌ی زیسته‌اش، دقیقاً به معنای هارتسوکی آن، به آن دیدگاه فمینیستی‌ای دست یافته است که در آن چنین کنشی معنا پیدا می‌کند و ممکن شود. مرزی بودن

¹ «مادر تنها» مفهومی است برای اشاره به مادری که به‌تنهایی دارد فرزند خود را بزرگ می‌کند. معمولاً «مادر مجرد» هم گفته می‌شود که به دلیل پیوند قطعی آن با ایدئولوژی «تجدد» و «مجردبودن» آن را کنار گذاشتم. می‌توانستم از «والد تنها» استفاده کنم که به دلیل جنسیت‌زدودگی بی‌فایده‌ی کلمه‌ی والد نمی‌توانست هدف مورد نظر را برآورده کند. طبیعتاً بدون شک می‌توان از «پدر تنها» نیز سخن گفت. در این جا «تنها» ربط چندان‌ی به مفهوم ارزش‌گذارانه‌ی «بی‌کس» یا بدتر از آن، «بی‌پناه» ندارد و صرفاً معادلی ناپسندیده برای single است.

ماهیت‌اش و در کشاکش آن تنش‌ها و نیروها بودن^۱ بود که از او کسی را ساخت که توانست دست به چنین کاری بزند^۲.

در این نوشته سعی کردم ابعادی تازه از کنش ویدا موحد را در آن نیمروز خیابان انقلاب نشان دهم اما این تنها گوشه‌ای از فرایندی زایا و تاریخی است که «دختران خیابان انقلاب» را شکل داده است. در این نوشته تنها به گوشه‌ای از این فرایند اشاره کردم و واکاوی و بازخوانی خود آن، در تمامیت‌اش، کاری شگفت خواهد بود.

^۱ این‌ها را «لژوماً» به شکلی هنجاری درک نمی‌کنم

^۲ به همین صورت همین فرایند شکل‌گیری دیدگاهی فمینیستی را می‌توانیم در بسیاری از زنان دیگر - چه مادر تنها باشند چه نه - نشان دهیم، چه به چنین کنشی - با چنین آشکارگی‌ای و عمومی‌بودنی - دست بزنند چه نزنند.